

گاهنامه هنر و مبارزه

3 سپتامبر 2011

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com>

لیبی : چهره جنایتکار امپریالیسم نوشته بیل وون اوکن ترجمه توسط حمید محوی

Libye: le visage criminel de l'impérialisme

par Bill Van Auken



Mondialisation.ca, Le 31 aout 2011
wsws.org

حمله ناتو علیه لیبی که پنج ماه پیش از این آغاز شد، یک جنگ جنایتکارانه امپریالیستی بود، و به اجرای کاملاً مرگبار آن و تعقیب معمر قذافی رهبر لیبی توسط مأموران نیروهای ویژه و اطلاعاتی انجامید.

از همان آغاز اهداف اصلی این جنگ عبارت بود از تسلط بر منابع نفتی لیبی که از وسیع ترین منابع نفتی آفریقا می باشد، و به نمایش گذاشتن قدرت امپریالیسم در سرکوب و منحرف ساختن جنبش های توده ای که پنج ماه پیش از این رژیم مبارک در مصر و بن علی را که از حمایت ایالات متحده و ناتو برخوردار بودند سرنگون ساخت.

ناتو حمله نظامی خود را «حفاظت از شهروندان و مناطق غیر نظامی» نامیده است («عملیات حفاظت متحده»)، ولی خیلی مناسب تر می بود اگر آن را «عملیات تجاوزکارانه امپریالیسم متحده» می نامید. ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و ایتالیا که همگی در پی تأمین منافع خود در لیبی و به طور کلی در منطقه هستند، موفق شدند که پیرامون هدف مشترک یعنی «تغییر رژیم» متحد شوند.

با چنین اهدافی، هواپیماهای جنگی ناتو بیش از 20000 خروج انجام دادند و در این خروج های دائمی بر فراز لیبی، مدارس، بیمارستان ها و خانه ها را تخریب کردند و تعداد زیادی از سربازان ارتش لیبی را کشتند، و باید دانست که شماری از آنها مشمولین خدمت وظیفه بودند.

با تبدیل منشور سازمان ملل متحد به هجو نامه، «کاربرد تمام امکانات ضروری» برای حفاظت از جان شهروندان، قدرت های ناتو، ایالات متحده، فرانسه و بریتانیا، سربازان نیروهای ویژه، مزدوران نظامی و مأموران اطلاعاتی را به شکل مقاطعه کاری به استخدام درآوردند که نیروهای به اصطلاح شورشی را سازماندهی کرده و مسلح سازند. وظیفه اصلی نیروهای شورشی ایفای نقش طعمه بود که با تحریک نیروهای دولت لیبی و ایجاد درگیری و کشتاندن آنها به رویارویی و تبادل آتش، عملیات هوایی هواپیماهای ناتو علیه مواضع نیروهای وفادار به قذافی را تسهیل می ساختند.

بی اعتباری ادعایی که چنین جنگی را به عنوان حفاظت از جان شهروندان تعریف می کند، به شکل گسترده آشکار بوده و حاکی از ابتذال اخلاقی است. آماری که از لیبی به دست ما رسیده رقم هزاران کشته را نشان می دهد، در حالی که بمب ها و موشک های ناتو دائما در حال کوبیدن مناطق پر جمعیت است.

معادل چنین حوادثی را در سال های 1930 می یابیم که امپریالیسم جهانی مثل امروز دچار بحران اقتصادی ناامید کننده ای شده بود. در آن دوران بشریت مات و مبهوت وحشی گری هایی بود که ایتالیا در تهاجم به اتیوپی مرتکب می شد، و به همین ترتیب پشتیبانی هیتلر از آلمانی های «سودت» (آلمانی های آلمان، چکوسلاواکی و لهستان) برای تقسیم چکوسلاواکی و بمباران اسپانیا توسط لژیون «کوندور» به پشتیبانی از قیام فاشیستی فرانکو.

در آن دوران، اعمال خشونت به معنای سقوط امپریالیسم جهانی در بربریت تعبیر می شد. امروز، اعمال مشابه در لیبی به عنوان شکوفایی «بشر دوستانه» و «دموکراسی» تعبیر می شود.

در آن دوران، رئیس جمهور فرانکلین دیلانو روزولت با تکیه به احساسات دموکراسی خواهانه مردم آمریکا – در عین حالی که اهداف امپریالیستی خودش را دنبال می کرد – در خواست کرد که خشونت فاشیستی در قرنطینه قرار گیرد.

در سال 1937 روزولت اعلام کرد، «بی هیچ اعلام جنگی و بی هیچ خطاری و هیچ گونه توجیهی، غیر نظامیانی که بخش مهمی از آنها را زنان و کودکان تشکیل می دهند بی رحمانه به وسیله بمب هایی که از آسمان پرتاب می شود به قتل می رسند... در کشورهای جنگ داخلی برپا کرده، و از بخشی علیه بخش دیگر طرفداری می کنند، در حالی که این کشورها علیه آنها هیچ عمل خشونت آمیزی انجام نداده بودند. کشورهای که خواهان صلح برای خودشان هستند، آن را برای دیگران مردود می دانند. مردم و ملت های بی گناه بی رحمانه برای تضمین قدرت و برتری که از دیدگاه بشر دوستانه به هیچ عنوان قابل توجیه نیست قربانی می شوند.»

این جملاتی که سه ربع قرن پیش از این نوشته شده است، امروز می تواند به عنوان کیفر خواست علیه دولت اوباما و دولت های کامرون بریتانیایی و سرکوزی فرانسوی و برلوسکنی ایتالیایی خوانده شود.

پس از جنگ جهانی دوم، دادگاه نورمبرگ جنگ تجاوزکارانه را به عنوان «بالاترین جنایت بین المللی تعریف می کند و تفاوت آن با جنایت های دیگر در این است که علیه همه انجام می گیرد.»

این بینش در سازمان ملل متحد تأیید شده بود و هر گونه «استفاده از تهدید یا استفاده از زور را علیه تمامیت ارضی و استقلال هر دولتی» را محکوم می کرد.

با این وجود، امروز تقریباً هیچ انتقادی از جانب مردان سیاسی علیه جنگ تجاوزکارانه توسط کشورهای هم پیمان ناتو صورت نمی پذیرد. رسانه های اوباش مسلک کاملاً در پیوند تنگاتنگ با ماشین جنگی امپریالیسم عمل کرده، و در فراسوی اجساد بر خاک افتاده، سگ های جنگی غرب را که از نگاه دوربین می گریزند، پنهان می سازند، تا بهتر تبلیغاتشان را برای «انقلاب» و «آزادی» در لیبی در اذهان عمومی تزریق کنند.

نیروی اصلی که در پشت این جنگ در لیبی عمل می کند، امپریالیسم نام دارد، یعنی آن چیزی که لنین به درستی ارتجاع به تمام معنی و در تمام مراحل تعریف می کرد.

این جنگ برای منافع درندگان سرمایه مالی بر پا شده بود. این جنگی را که رسانه های اقتصادی عموماً «فرصت مناسب» نامیده اند، برای پاسخ گویی به منافع نه تنها شرکت هایی که در تولید انرژی فعال هستند، بلکه برای پاسخ گویی به منافع بانک ها و شرکت ها، و برای ربودن سرمایه های پر اهمیتی که رهبر برگزیده لیبی از طریق داد و ستدهای مالی و سرمایه گذاری انباشت کرده بود، بر پا شد. این جنگ در عین حال به کاهش دست مزد در آمریکا و اروپا و به همین ترتیب در جهان انجامید.

باند بازی های بین المللی کاملاً در تبنانی با جنایتکاری های اقتصادی و سیاسی در درون کشور انجام گرفت. و باید دانست که خشونت در خارج، از تهاجم به سطح زندگی و

حقوق بنیادی توده ها و کارگران اروپایی و آمریکا و عملا در تمام کشورهای بزرگ جهان، جدا نبود.

در حالی که همه جا به کارگران اعلام می کنند که برای کار، آموزش، بهداشت، بازنشستگی یا خدمات درجه اول اجتماعی پول نیست، میلیاردها برای بمباران و تسخیر لیبی خرج کردند و می بینیم که برای چنین مواردی پول وجود داشته و مشکلی در این زمینه وجود نداشته است.

یکی از وجه مشخصه های جنگ در لیبی نحوه خاصی است که برخی اقشار سیاسی-اجتماعی در آن شرکت دارند که شامل چپ گرایان اسبق و برآمده از طبقه متوسط، دانشگاهیان لیبرال و مبارزان قدیمی می باشد. این موضوع در واقع در برگیرنده روندی است که از چند دهه پیش آغاز شد و به دلیل ناامیدی که بخشی از این قشر چپ گرا را که قویا به پروکراتیسم استالینی تکیه داشت، فرا گرفته بود، و سرانجام خود را منحل ساخته و پراکنده شده بود، برخی به مداخله امپریالیستی در بالکان پیوستند، و مثل امروز مدعی بودند که بزرگترین تجاوزگران تاریخ جهان برای دفاع از حقوق بشر جنگ به راه انداخته اند.

باید کور باشیم تا تغییرات عمیقی که در بطن این قشر صورت می پذیرد را نبینیم. بین آنها از اوپاش های دانشگاهی مانند یوان کول(2)، استاد تاریخ خاورمیانه در دانشگاه میشیگان که از شهرت خود به عنوان منتقد جنگ در دولت بوش علیه عراق بهره می برد تا جنگ دولت اوباما علیه لیبی را به فروش رساند.

در اروپا، گروه هایی مانند حزب نوین ضد سرمایه داری(1) در فرانسه از جنگ برای ایجاد رابطه نزدیکتر با دولت استفاده کردند تا آن را به عنوان فرصتی برای ارتقاء منافع و رهبران برگزیده سیاسی خودشان تبدیل سازند. آنها همگی نمایندگان اقشار مرفه و صاحب امتیاز طبقه متوسط هستند که به عنوان کارگزاران نوین از امپریالیسم حمایت می کنند. سیاست آنها مشخصا همان سیاست اوباما و سیا است.

جنگ در لیبی از هیچ گونه پشتیبانی معنی دار بین مردمان کشورهای متجاوز برخوردار نیست. کارگران به شکل غریزی احساس می کنند که این جنگ مانند جنگ های پیشین برای پاسخ گویی به منافع الیگارشی مالی ولی با تحمیل مخارج آن به توده ها به راه افتاده است.

مبارزه علیه جنگ و امپریالیسم تنها در صورتی که روی طبقه کارگر تکیه داشته باشد می تواند به پیروزی برسد. مبارزه علیه جنگ و مبارزه علیه حذف کار، سطح زندگی و حقوق بنیادی اجتماعی و دموکراسی از یکدیگر جدایی ناپذیر است. نظامی گری در مرزهای خارجی و مخالفت با انقلاب در درون کشور ریشه های عینی مشترکی در بحران اجتناب ناپذیر و غیر قابل حل نظام سرمایه داری جهانی دارد. این دو مسئله حل

نخواهد شد مگر با مشارکت سیاسی و اتحاد بین المللی طبقه کارگر در مبارزه برای
برقراری سوسیالیسم.

Article original, [WSWS](#), paru le 27 août 2011

منبع :

<http://www.mondialisation.ca/index.php?context=va&aid=26319>

پا نوشت :

(1)

Nouveau Parti anticapitaliste (NPA)

(2)

Juan Cole